

بر آن باش تا هر چه نیست کنی نظر در صلاح رعیت کنی
بر سر آن باش ، و بدان بکوش که همیشه نیت و اندیشه بر مصلحت رعا یا
گماری و رفاه و آسایش مردم را از دیده همت دور نداری ، این داستان سند تاریخی
ندارد .

الا تا نیچی سراز عدل و رای که مردم زدست نیچند پای
هان ، در یاب که از داد گری و رای و اندیشه صواب روی فتایی تا مردم از
بیدات نگرزند و ا کشور تو بملک دیگر رخت نبنند .

گریزد رعیت ز بیداد گر کند نام زشتش بکیتی سمر
رعا یا از جور فرمانده ستمکار بهره شهر و دیار فرار میکنند و معایب او را در همه جا
میگویند و نام بدش را شهره آفاق میسازند .

بسی بر نیاید که بنیاد خود بکند آنکه بنهاد بنیاد بد
دیری نمیگذرد که آنکه تخم بدی کارد و بنیاد زشتکاری و کجروی گذارد
شالده و اساس هستی خود را بر میکند و ویران میکند .

خرابی کند مرد شمشیرزن نه چندانکه دود دل پیرزن
شمشیر سپاهی تیغ گذار آسیب و زیان میرساند ، اما زاری و فریاد خواهی پیرزالی
فرتوت ، بدر گاه احدیت بیش از آن در اساس ملک ویرانی میآورد .

چراغی که بیوه زنی بر فروخت بسی دیده باشی که شهری بسوخت
 هما نا بسیار دیده که چراغ آهی که پیرزن شوهر مرده روشن کند ، و ناله
 که از سوزدل آغازد ، کشوری بگام آتش فرو میبرد .

از آن بهره ورت در آفاق کیست که در ملکرانی بانصاف زیست
 در جهان از پادشاهی که در نوبت سلطنت و مدت تدبیر امور مملکت بر آئین
 عدل پایدار ماند و بانصاف داد دادن و راستی ورزیدن زندگی کرد . کاهیب تر کیست .
 (استفهام انکاری) و در بعضی نسخ بجای کیست ، نیست مکتوبست هر يك از این دو
 ضبط وجهی دارد .

چون نوبت رسد زین جهان غربتش ترحم فرستند بر تربتش
 چون آن زمان فرا رسد که از زادگاه خویش (جهان خاک) دور شود و از سرای
 فنا بعالم بقا شتابد مردمان برای وی آمرزش خواهند و در مقام دعا گویند ایزد قبر
 او را بیاران رحمت سیراب گرداناد .

بدونیک مردم چومی بگذرند هم آن به که نامت بنیکی برند
 چون افراد انسان . . بد روش یا نیکوکار بفرمان قضا ازین سرای سنجی
 میگذرند و رخت بمنزل جاودان میبرند همانا آن بهتر و باید که عمل تو چنان باشد
 که اسم تو بخوبی و نیکی بر افواه این و آن مذکور و بحسن صیت مشهور گردد .
 باری چو فسانه میشوی ای بخرد افسانه نیک شو نه افسانه بد
 خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملکست پرهیزگار
 آنرا بر رعیت گمار ، و کار مردم بدست کسی واگذار ، که خدای را بشناسد
 و از ایزد بهراسد . چه تنها آنکس میتواند کشور را آبادان و خاطر خلق شادان دارد
 که تقوی و پرهیزگاری سرشت و ملکه راسخه وی باشد .

بداندیش تست آن و خونخوار خلق که نفع توجوید در آزار خلق
 آنکس که سود ترا در ایذاء و رنجاندن خلق میطلبد بدسگال و بد خواه تو
 و دشمن خونی و کشنده مردمست .

ریاست بدست کسانی خطاست که از دستشان دستها بر خداست

صواب و مصححت نیست که سروری و مهتری بعهده کسانی باشد که از بیداد و دراز دستی آنان دست دعا بدر گاه الهی درازست و خلق حلاکشان را ازدا دار جهان آفرین بخواهند .

نکوکار پرور نبیند بدی چو بد پروری خصم جان خودی
آنکه نیکوکاران و راستروان را تربیت کند و بر کشد بد نبیند و گردند نیابد
اما اگر بد روشن را بر آوری و پروری دشمن زندگی خویشی وهم بدست خود خون
خود را میریزی - در نسخه بجای خصم جان ، خصم خون ، مکتوبست .

مکافات موزی بمالش مکن که بیخش بر آورد باید زین
باد افره و جزای مردم آزار را بگرفتن خواسته و مصادره اموال وی منده زیرا
باید اورا از بیخ و بن بر آورد و ریشه حیانتش را قطع کرد .

مکن صبر بر عامل ظلم دوست که از فریبی با یدش کند پوست
در کیفر کار گزار و عامل ستم پیشه و آزارجوی در ننگ معخواه و تأخیر روا مدار
زیرا این درنده خوی از مرد مغواری سمین و فربه شده و سزاست که هلاکش کنند
و پوستش بر کنند .

سر گرگ با ید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید
واجبست که گرگ عامل سفاک و ظالم را که درندگی سرشت و نهاد اوست از
آغاز سر بپرند نه آنگاه که در گله افتاد و رمه رعایا را پاره کرد و کشت .



چه خوش گفت بازار گانی اسیر چو گردش گرفتند دزدان بتیر
تاجری گرفتار بهنگامی که قاطعان طریق تیر خدنگ در کمان نهاده و پیرامون
وی فرا گرفته بودند چه خوب و نیکو و بسیار درست گفت :

چو مردانگی آید از ره زنان چه مردان لشکر چه خیل زنان
آنگاه که دزدان راهزن لاف شجاعت و شیردلی زنند و گستاخی نمایند و از
کس بیم ندارند دلیران سپاه با زنان یکسان و برابرند - چه مفید معنی ، تسویه است .

شهنشه که بازار کان را بختست در خیر بر شهر و لشکر بیست
چون شهنشه (شاهنشاه، شاهانشه شاهان شاه، در این مورد بمعنی مطلق پادشاهست
نه سلطان طلاطین) خاطر تجارت پیشگان را آزرده سازد باب سعادت و رفاه را بروی
مردم کشور و سپاهیان می بندد و سبب میکند .

کی آجا دگر هوشمندان روند چو آوازه رسم بد بشنوند
چون مشهور شود که در فلان سرزمین بر مردم بیداد و ستم میرود هو شیاران و
خردمندان بدان خطه نروند ، سفر نکنند و بارتکشایند .

نکو با یدت نام و نیکی قبول نکو دار بازار کان و رسول
چون شایسته است که ناهت بنیکی بلند آوازه گردد و بکار بستن رسمهای خوب
و شیوه های پسندیده مقبول خاطر تو باشد با سوداگران و فرستادگان خوش رفتاری کن
و بمراعات جانب آنان کوش .

بزرگان مسافر بجان پر ورنند که نام نکوئی بعالم برند
بلند پایگان ، زبردستان ، اعظم ، اکابر ، مسافر ، سفری را بجان می پرورند .
و از صمیم قلب ، بن دندان ، در تعهد احوال آنان میکوشند . چه آناند که حسن صیت و
نکو نامی کسان را در آفاق جهان مشهور میسازند . «مسافر بجای (مسافران) گفته شده
است .» یا برای آنکه بنیکوکاری در عالم معروف موسوم شوند - و در معنی دوم . مسافر
بمعنی مفرد میباشد .

تبه گردد آن مملکت عنقریب کزو خاطر آزرده آید غریب
آن کشور که بیگانه از آن رنجه و گرفته دل گردد . از آنجا بملاکت باز آید .
بزودی ، بس دیر نباید که تبهایی گراید و آسیب ویرانی و زوال بیند .

غریب آشنا باش و سیاح دوست که سیاح جلاب نام نکوست
با مردم غریب که از ملک تونیستند ، و جهانگردان چون یار و دوستان خویش
رفتار کن زیرا سیاح نام نیک ترا از جائی بجائی و از شهری بشهر دیگر میرد و ترا بخوبی
کردار زبانه زد میسازد .